



مبانی نظری و روشهای تحقیق در علوم انسانی (۱۳)

عباس جوارشکیان
گروه علوم اسلامی

ج- موضوع و هدف:

هویت علوم انسانی و جایگاه علمی آن، در ارتباط با موضوع مورد پژوهش این علوم هدفی که دنبال می‌کنند به خوبی آشکار می‌شود. اینکه قلمرو کاوش علوم انسانی کدام است؛ این قلمرو از چه ویژگیها و صفات اختصاصی (صفاتی که با صفات قلمرو و موضوع علوم طبیعی متفاوت است) برخوردار است؛ آیا این تفاوتها، تفاوتهای ماهوی است به گونه‌ای که روش علمی خاص خویش را می‌طلبد؟ همچنین این سؤال اساسی که دانش انسانی چه سرانجامی را دنبال می‌کند؛ آیا به دنبال فهم واقعیت انسانی است یا کشف روابط وجودی و علی یا پیش‌بینی و قدرت علمی؟ به عبارت دیگر آیا به دنبال سلطه عقلی است یا در تب و تاب تسلط علمی؟ بدیهی است که پاسخ روشن و صریح به هریک از این سؤالات بسیاری از ابهامها و تاریکیهای جنجال برانگیز بحث از علوم انسانی را روشن و آشکار کرده، به بسیاری از نزاعها خاتمه خواهد داد.

۱- موضوع علوم انسانی:

شناخت جنبه‌های مختلف رفتار و تظاهرات وجودی انسان به معرفت کلی ما از ماهیت او ۵۸

بستگی زیادی دارد و بسته به اینکه ماهیت انسان را چه بدانیم، چگونگی تحقیق و روش پژوهشهای انسانی بطور کلی مشخص می‌شود. اینکه انسان را؛ چنانکه ماتریالیستها می‌پندارند، ماده پیچیده بدانیم یا موجودی طبیعی اما با بعد غیر مادی، حیوان ناطق (خردمند) بدانیم یا حیوانی ابزارساز، حیوان سمبل ساز باشد یا حیوان قدرت طلب یا... هر یک از این ماهیتها ینش و نگرش ویژه‌ای را درباره انسان و ابعاد مختلف وجود او به ما می‌بخشد و نوع پژوهش و روش شناخت او را تعیین می‌کند.

داوری ینش ماتریالیستی بر این بنیاد است که انسان نیز از قماش سایر پدیده‌های طبیعی و مادی متها پیچیده‌تر و متکاملتر از آنهاست. از این رو همان روش علوم طبیعی درباره انسان نیز معتبر است. حیوان سمبل ساز از نست کاسیرر، نه تنها با ماده بی‌جان بلکه با هر جاندار و حیوان دیگری در ماهیت متفاوت است. شناخت چنین انسانی مستلزم شناسایی جهان سمبلیک او یعنی زبان، اسطوره، دین، تاریخ و علم اوست. بدیهی است که رسوخ به حیات فرهنگی انسان، روش ویژه‌ای را می‌طلبد که با روش تجربی محض بسیار متفاوت است.

انسان اعتبارساز و ینج یا انسان قاعده‌ساز و یتگنشتاین، به محقق علوم انسانی می‌گوید: شناخت رفتار انسان میسر نیست مگر اینکه قواعد اجتماعی و اعتبارات حیات جمعی او را بشناسی و این قواعد و اعتبارات نیز شناخته نمی‌شوند مگر اینکه از مواضع ناظر و مشاهده‌گر صرف فرود آمده و با فکر و اندیشه و عمل با انسانها همراه و هم‌آوا و همدل شد. این موضع‌گیری کجا و آن موضع‌گیری ناظرانه در علوم تجربی کجا؟ اعتقاد به انسان اقتصادی مارکس یا انسان جنسی فروید، کشف انگیزه‌های اقتصادی یا جنسی را در اولویت قرار داده، سر نظام رفتاری انسان را در نظام معیشتی یا تمایلات سرکوب شده او جستجو می‌کند. بنابراین ملاحظه می‌شود اینکه کدام بعد وجود انسان را اصیل می‌دانیم نقش تعیین‌کننده در تحلیلها و تبیینهای علی رفتار انسان واهد داشت و انسانیت انسان نیز به همین مبنا تفسیر خواهد شد.

برای تعیین روش شناخت انسان، علاوه بر شناخت ماهیت کلی انسان، تعیین اینکه کدام جنبه از شخصیت و وجود انسان مورد پژوهش است، نیز لازم است. زیرا چه بسا که هر یک از این جنبه‌ها به دلیل ویژگیهای خاص خود مقتضی روش ویژه‌ای باشد و در نتیجه، رشته‌های مختلف علوم انسانی از این حیث بایکدیگر تفاوت پیدا کند. بطور کلی می‌توان به شش جنبه انسان که موضوعات متمایزی را در تحقیقات علوم انسانی تشکیل می‌دهند، اشاره نمود:

- ۱ - رفتار فردی: رفتار آگاهانه و اختیاری، رفتار ناآگاهانه و غیر اختیاری
- ۲ - رفتار اجتماعی (روابط انسانها با یکدیگر): روابط آزاد با ساختار طبیعی و خودبخودی، روابط مقید با ساختار اعتباری و قراردادی
- ۳ - رفتار جمعی (رفتار مجموعه‌ها و کل‌های انسانی مثل، جامعه، طبقه، ملت، قوم، تمدن، و...).
- ۴ - آثار و ساخته‌های دست انسان و نتایج رفتار او (جنبه‌های مختلف تمدن مانند، هنر، صنعت، علم، ادبیات، و...).
- ۵ - اعتبارات و قواعد و ارزشهای انسانی (مثل، اخلاق، حقوق، فرهنگ آداب، رسوم ملی و قومی و...).
- ۶ - جنبه‌های درونی و ابعاد مختلف روحی و روانی انسان.

هریک از جنبه‌های فوق، مقتضی روشهای ویژه‌ای در تحقیق و پژوهش است که چه بسا نتوان آن را بطور عینی در خصوص دیگری به کار برد. در برخی از این جنبه‌ها، شاید بتوان تا حدودی از روشهای تجربی محض با تکیه بر داده‌های عینی (فاکتها) استفاده کرد؛ به عنوان مثال برخی از رفتارهای فردی و اجتماعی انسان که بطور ناآگاه صورت می‌گیرد و در آنها عنصر اختیار، انتخاب و تفکر غایبند کمتر به چشم می‌خورد، تا حدودی با روشهای تجربی، قابل شناخت و بررسی هستند. برخی از صاحب نظران چون پوپر، موضوع پژوهش علوم اجتماعی را اکتشاف پیامدهای ناخواسته اعمال انسان دانسته‌اند.^۱ از این رو خواسته‌اند این علوم را به علوم طبیعی نزدیک کنند. همینطور تحقیق درباره فعالیت‌های اقتصادی در برخی جنبه‌ها به دلیل برخورداری بیشتر از ساختار طبیعی و نقش کمتر انسانها، به روش علوم طبیعی تقرب بیشتری حاصل می‌کند. در حالی که بیشتر فعالیت‌های اجتماعی و رفتارهای آگاهانه فردی از ویژگیهایی برخوردارند که نمی‌توان آنها را به صرف داده‌های تجربی و نظمهای مشاهده پذیر مورد تبیین علمی قرار داد. همچنین در رفتارهای جمعی، بسته به اینکه چه نوع ماهیتی برای کل‌های انسانی قائل باشیم و رابطه افراد را با آنها به چه کیفیتی بدانیم قطعاً نوع تحقیق، ویژگیهای خاصی را به خود خواهد گرفت و به همین ترتیب است شناخت اعتبارات و ارزشهای انسانی، شناخت جنبه‌های درونی انسان، شناخت تاریخ انسان، شناخت آثار و ثمرات افعال انسان و....

باور بسیاری بر این است که با موضوع قرار دادن رفتار مشهود انسان در علوم انسانی، می‌توان به علوم طبیعی تشبه جست و دانش انسانی را نیز در قالب دانش طبیعی ریخت. به نظر ایوان همچنان که نظمهای طبیعی تابع قانون هستند، نظمهای رفتاری انسان نیز از قانون پیروی می‌کنند. از این رو میان رفتار انسان و رفتار سایر پدیده‌ها، از نظر قانونمندی فرقی باقی نمی‌ماند. از آنجا که مطابق مشرب غالب در فلسفه علم معاصر، تبیین علی نه به معنای کشف روابط علی، بلکه به معنای کشف هم بودیها و نتایجهای مکرر و منظم است، دیگر به کشف امور ناپیدا و نامحسوس و جنبه‌های درونی افعال آدمیان نیازی نیست تا نتوان به روش تجربی تمسک جست، زیرا هدف علم نیز کشف نظمهای رفتاری انسان است نه تعطیل وجودی آنها^۱

تمام کسانی به یکی بودن علوم انسانی و علوم طبیعی حکم کرده‌اند از پوزیتویستهای افراطی اولیه گرفته تا بینشهای تعدیل شده بعدی در فلسفه علم. که همگی مشرب تجربی داشته و دارند. در این گونه تفکر اتفاق نظر دارند و با همین منطق، دیروز و امروز، شعار یگانه بودن روش علوم طبیعی و علوم انسانی را سر داده‌اند.

در حالی که بدیهی است، حوزه درونی رفتار آدمی، مثل حیات فکری، فرهنگی و معنوی او. که هیچ نوع مشاهده پذیری همگانی به گونه مطلوب علوم طبیعی ندارند. در رفتار انسان دخالت قوی و تعیین کننده‌ای دارند؛ به عنوان نمونه: دخالت عنصر شعور و اندیشه، آزادی و اختیار در بسیاری از رفتاری فردی و اجتماعی انسان؛ تأثیر قوی بسیاری از حالات و دریافتهای درونی انسان بر رفتار ظاهری او؛ نقش ارزشها و اعتبارات اخلاقی، دینی، عرفی و فرهنگی و همچنین قواعد و قراردادهای اجتماعی در فعالیتهای جمعی و رفتار اجتماعی انسان؛ سیطره شاکله‌ای فرهنگی و فکری در هر دوره‌ای؛ نفوذ سرمشقها و الگوهای عرفی جوامع مختلف در اذهان و اندیشه‌های دست‌اندرکاران رویدادها؛ بخصوص نقش تعهدات ایدئولوژیکی و آرمانها و ایده‌های انسانها در تحولات اجتماعی و بسیاری از عناصر و عوامل ناپیدا و غیر مشهود دیگر، که کشف آنها مستلزم اتخاذ روشهای خاصی است، همگی در رفتار فردی و اجتماعی و جمعی انسان دخیل هستند و نقش قطعی و مهمی را به عهده دارند.

صرف نظر کردن از این عناصر و عوامل مؤثر، و عدم لحاظ حوزه درونی و معنوی رفتار انسان و تنها بسنده کردن به نظمهای مشهود ظاهری، چیزی جز تحریف و مسخ واقعیت انسانی نتیجه‌ای

نخواهد داشت.

نمی‌توان انکار کرد که اتخاذ چنین شیوه‌ای (یعنی بسنده کردن به نظام‌های رفتاری مشهود) در علوم انسانی چه بسا بتواند در برخی از جنبه‌های رفتاری، تا حدودی قدرت پیش‌بینی و در نتیجه توان تسلط عملی موقت را فراهم آورد، اما هرگز نمی‌تواند معرفت یا دانش انسانی را با خود داشته باشد و شناخت واقع‌بینانه‌ای از هویت انسانی را تحقق بخشد.

این نظریه که نظام‌های رفتاری انسان را عیناً به مانند نظام‌های طبیعی قابل مطالعه و تحقیق تجربی می‌داند و از این حیث میان علوم انسانی با علوم طبیعی تفاوتی قائل نیست، مورد نقدها و مناقشات جدی و مهمی واقع شده است که در اینجا به اختصار به برخی از آنها اشاره می‌شود:

۱- رفتار انسان برخلاف سایر پدیده‌های طبیعی، بار معنایی ویژه‌ای دارد. توصیف رفتار انسان بدون توجه به معنای مزبور، در حکم توصیف سایه‌هایی خواهد بود در نظر زندانیان غار افلاطونی که ارزش علمی ندارد. کشف این معانی نه در رفتار مشهود بلکه از طریق وارد شدن در حیات ذهنی و فرهنگی عاملان این رفتارها امکان‌پذیر است.

۲- نظام‌های رفتاری انسان تابع قوانین طبیعی نیستند بلکه تابع قواعد اجتماعی و اعتبارات مقبول در اذهان عاملانند. این قواعد و اعتبارات از سنخ اموری مشهود و ملموس نیستند تا بتوان با نظاره صرف، آنها را شناخت، بلکه اموری هستند که از طریق مباشرت در تجربه اجتماعی عاملان و همدلی با آنها کشف می‌شوند.

۳- علل رفتار آگاهانه انسان که از سراندیشه و تعقل و غایتمندی سرمی‌زند، دلایل عقلانی هستند نه علل مکانیکی و فیزیکی، بنابراین کشف اندیشه‌ها و افکار مبشران و دست‌اندرکاران یک واقعه و رویداد، در فهم آن نقشی بسزا دارد. چنین شناختی، با اتخاذ روش‌هایی چون درون‌نگری^۲، بازسازی تخیلی^۳ مبتنی بر تجربه مشاهده‌گر یا تخیل همدردانه^۴ امکان‌پذیر است.

۴- وجود عنصر آگاهی و اختیار در انسان می‌تواند در تمامی رفتارهای او دخالت و حتی نظام‌های ظاهری و مطابق با قواعد و اعتبارات اجتماعی را مختل کند. اساساً این طرز تفکر که می‌توان قوانین یا اصول حاکم بر رفتار انسان را کشف کرد بر تفکر جبرانگاران طبیعی و نافی عنصر اختیار و آزادی در اعمال آگاهانه انسان مبتنی است. در هر حال، کشف نظام‌های رفتاری، صرف نظر از اینکه با

روش تجربی علوم طبیعی سازگاری ندارد با واقعیت مختار و آگاه انسان نیز موافق نیست. اگر جبری مسلکان، قوه اختیار و آزادی انسان را انکار کنند حداقل این واقعیت را نمی‌توانند منکر شوند که آگاهی انسان از نظامهای رفتاری و پیش‌بینیهای علمی، خود در تغییر رفتار او و اتخاذ شیوه‌های جدید مؤثر بوده است. پیش‌بینیها و تحلیل‌های سیاسی، اقتصادی و روانی همواره در مشی و شیوه عملکرد سیاستمداران، صاحبان سرمایه، مریتان و دست‌اندرکاران آموزش و پرورش مؤثر بوده است و این خود بهترین دلیل است که رفتار انسان ماهیتاً با رفتار سایر پدیده‌های طبیعی متفاوت است.

نتیجه مورد نظر در این بحث این است که: بدون انکار وجود نظم در رفتار ظاهری انسان، به این نکته باید توجه کامل داشت که این نظمها اولاً در اغلب موارد از سنخ نظمهای سایر پدیده‌های طبیعی نیستند لذا روش شناسایی ویژه خود را طلب می‌کنند؛ ثانیاً انسان به مبنای قوه اختیار و آزادی، برخلاف سایر پدیده‌های طبیعی، هر لحظه می‌تواند در نظامهای رفتاری خود دخل و تصرف کند و مطابق با افکار و عقاید، اعتبارات و ارزشها، غایتها و انگیزه‌های مختلف، نظمهای جدیدی پدید آورد.

۲- انگیزه تحقیق در علوم انسانی:

مسیر بحث به گونه‌ای است که خواه ناخواه ما را به بررسی این نکته اساسی می‌کشاند که اساساً هدف از شناخت رفتارهای انسان در علوم انسانی چیست؟ روشن است که برای انتخاب روش، لازم و ضروری است که علاوه بر تعیین ماهیت موضوع، هدف از پژوهش نیز معین گردد. اگر کشف روابط علی و پیوندهای وجودی میان پدیده‌ها را در تبیین علی و کشف روابط معنوی یعنی علل و عوامل ذهنی و فرهنگی را تفهیم بنامیم، می‌توانیم بطور کلی سه هدف اصلی را در علوم انسانی لحاظ کنیم:

الف - تفهیم ب - تبیین علی ج - پیش‌بینی

الف - تفهیم: فهم رویدادهای انسانی، مستلزم شناخت اندیشه‌ها، اهداف و تیات فاعلان، ارزشها و اعتبارات مقبول آنان، احساسها و عواطف و تمایلات درونی، آمال و آرمانها و تعهدات اعتقادی آنان، و... است این نوع شناسایی چنانکه در گذشته بیان شد خود مقتضی این است که

محقق خود را در معرض اندیشه، احساس و عمل کسانی قرار دهد که مورد پژوهش او هستند؛ یعنی با آنها زندگی کند و با معاشرت در عمل و تجربه از طریق همفکری و همدلی و درون‌نگری بتواند به درک و فهم واقعیت برسد. چنانکه بیان داشتیم این روشها با روشهای معمول در علوم طبیعی کاملاً متفاوت است. از جمله تفاوت‌های بارزی که در این‌گونه فهم وجود دارد، این است که علت غایی، از اعتبار و اهمیت و افری برخوردار بوده، نقش بسزایی در تفهم دارد. برخلاف علوم تجربی که علل غایی، نقشی در تبیین‌های علمی ندارند. همچنین موضع عامل و ناظر به گونه‌ای به یکدیگر نزدیک شده‌اند که با عینیت مفروض در علوم طبیعی فاصله بسیار زیادی پیدا می‌کند. درگیری شخصی عالم نه تنها در مرتبه تشکیل نظریه و مقام گردآوری بلکه در مقام داوری و تجربه نیز دخالت تام دارد و اساساً کسی می‌تواند داور باشد که خود در متن واقعیت حضور دارد و در واقع خود یک طرف دعواست نه قاضی بی‌طرفی چون محقق مفروض در علوم طبیعی که در خارج از متن و بر فراز واقعیت، تنها، نظاره‌گر است.

به این ترتیب صفت همگانی بودن این علوم با صفت همگانی بودن علوم طبیعی تفاوت فاحشی پیدا خواهد کرد. در علوم طبیعی همگانی بودن یعنی همه مشاهده‌گران حکم واحدی می‌دهند اما در علوم انسانی همگانی بودن یعنی همه مشاهده‌گران مباشر حکم واحدی خواهند داد؛ به عبارت دیگر دانش انسانی دانشی است که در خود صحنه و متن واقعیتها حاصل می‌شود نه در پشت میز مطالعه، کتابخانه‌ها، مراکز اسناد و آمار و بایگانیها و در میان شواهد انتزاعی و مجرد و بریده از کل واقعیت.

ب - تبیین علی: دومین هدفی که در علوم انسانی می‌توان لحاظ کرد تبیین علی پدیدارهای انسانی است. تبیین علی یعنی پی بردن به علل واقعی رویدادها و پرده برداشتن از پیوندهای وجودی و روابط همبستگی آنها. این هدف که انگیزه اصلی، اولیه و بالذات دانش بشر در علوم طبیعی است. چنانکه در گذشته بیان شد. به دو دلیل در دانش جدید با بن‌بستهای جدی روبرو شده و در نتیجه به فراموشی سپرده شد. اولی، نقدهای توانای هیوم نسبت به تجربی بودن اصل علت بود که پیوندهای علی را اموری ناپیدار و در نتیجه غیرتجربی دانست. به این ترتیب اعتبار روش استقرایی در کشف علل پدیدارها زیر سؤال رفت و در نهایت با ضربات منطقی، تجربی مسلک‌انی چون پوپر در میدان علوم طبیعی به کلی بی‌اعتبار گردید. دیگری تردید جدی در واقعی بودن این روابط (روابط علی) بود که با نقادی عقل نظری کانت شروع شد و رفته رفته بر اذهان فیلسوفان علم سیطره پیدا کرد.

به این ترتیب جایی برای انگیزه کشف روابط علی در واقعیت باقی نماند. از این رو تبیین علمی نه به معنای تبیین علی بلکه در واقع یا به معنای توصیف محض واقعیت مشهود در غالب نظرها و روابط ریاضی میان پدیدارهاست و یا اگر صحبت از علت و معلول و همبستگیها و روابط علی در علوم طبیعی می شود همگی به عنوان عناصر ذهنی محسوب می شود که به ادراکات حسی انسان، نظام و انسجام می بخشد و چهارچوب تئوریهها را تشکیل می دهد. نقش معرفت آفرینی دارد نه واقع بینی و حکایت از خارج.

این نوع بن بستهای فلسفی، که دانش جدید را به چنین وضعیتی کشانده است، در فلسفه اسلامی قرنهایست که پاسخ شایسته خود را باز یافته است و با قوت برهان و استدلال عقلی به کرسی قبول نشسته است. فلسفه اسلامی در عین اینکه روابط علی را اموری مشهود و محسوس نمی داند، به واقعی بودن چنین روابطی اذعان دارد و اصل علیت را جزء نوامیس اصلی نظام هستی می شناسد. علاوه بر این پی بردن به چنین روابطی را هم در تصور و هم در تصدیق برای انسان ممکن می داند. علاوه بر حوزه وجدانیات و عقلانیات، در حوزه طبیعیات نیز شناخت روابط علی را از طریق تجربه منتفی نمی داند و برای تجربه - به معنای منطقی آن - حجیت قائل است. با تمایز قائل شدن میان استقرای محض و تجربه، فلاسفه اسلامی معتقد هستند که با اتکا به شواهد تجربی و استفاده از اصول بدیهی عقلی، می توان به یقین تجربی درباره روابط علی دست یافت؛ منتها حکم و یقین مشروط و مقید به شرایط ویژه حا کم بر تجربه، هیچیک از نقدهای انجام گرفته نسبت به تجربه، از استحکام منطقی و یقین آوری آن نمی تواند بکاهد. البته این نظر محتاج بیان مفصلتری است که در جای خود باید بدان پرداخت.

در هر صورت تبیین علی که قویترین سائنه برای پژوهش علمی در طبیعت بوده است، هنوز نیز قوت و جاذبه خود را در اذهان دانشمندان علوم طبیعی از دست نداده است و از نظر روانی شاید بتوان گفت که هنوز هم تمام تلاشهای علمی به منظور تشقی و ارضای چنین نیاز عقلانی و فطری و به همین انگیزه صورت می گیرد. اما بطور رسمی از منزلت مناسب شأن خویش برخوردار نیست. در مقام تحلیلهای دقیق فلسفی و معرفت شناختی به سر حد یک مقوله و ساخت ذهنی تنزل می یابد و در مقام کند و کاو تجربی، تنها به عنوانی بسنده کرده، امور مقدماتی و معده و یا مقارن و همراه، جای علل واقعی را می گیرند.

بنابراین توقع اینکه با بینش و روش علوم طبیعی بتوان به تبیین علی واقعیت انسانی دست یافت،

بی‌مورد است و همانطور که بیان شد علوم طبیعی نیز در حوزه پژوهش خودشان، مدعی چنین شناختی نیستند.

ج - پیش بینی: سرانجام، تنها انگیزه‌ای که به پژوهش علوم طبیعی می‌توان نسبت داد، پیش‌بینی کردن فرایندها و پدیده‌ها، به منظور تسلط عملی است. پژوهنده علوم طبیعی از حیث نظر با کشف فرمولها و روابط ریاضی پدیده‌ها، ارضا می‌شود و از حیث عمل، با توانایی پیش‌بینی و قدرت آینده‌نگری تئوریه‌ها. و این دو، آمال نهایی علم جدید را از آغاز تاکنون همواره تشکیل داده است.

تحقق این آرمان در علوم انسانی، به معنی کشف نظمهای تجربه‌پذیر و به دست آوردن فرمول ریاضی و قانون فعالیت‌های انسان است تا بتوان به رفتار فردی و اجتماعی و جمعی انسان پیشاپیش پی برد و تا آنجا که ممکن است این فعالیتها را کنترل و مهار کرد و به سوی مقاصد خاص جهت داد. جاذبه چنین آرمانی آنقدر قوی بوده است که در طول تاریخ، همواره اذهان حاکمان و سیاستمداران، مدیران و دست‌اندرکاران امور اجتماعی، مریبان و دانشمندان علوم تربیتی و... را بخود معطوف داشته است و همه طبیعی مذهبان و متفکران ماتریالیست و ملحدین و مخالفین اخلاق و ارزشهای انسانی را يك صدا به طرفداری از چنین آرمانی متحد نموده است.

در اینجا ما با صرف نظر کردن از همه نقایص و نارسایی‌ها و ناتوانیهای روش علوم طبیعی در مسائل انسانی که تاکنون بیان شده است و با چشم‌پوشی از همه پیش‌فرضهای خاص و جهان‌بینی و نگرشی که پشتوانه فطری چنین روشی است و با مفروض گرفتن اینکه روش علوم طبیعی را بتوان در علوم انسانی به کار گرفت، به بررسی این آرمان در علوم انسانی می‌پردازیم. همچنان که در گذشته بیان داشتیم وجود نظمهای تجربه‌پذیر در رفتار انسان را نمی‌توان انکار کرد، آنچه که محل بحث است این است که:

- ۱- آیا این نظمها مانند نظمهای طبیعی از همان ضرورت و قطعیت برخوردارند؟
- ۲- تعمیم‌پذیری این نظمها برای تمام انسانها و جوامع انسانی چه تفاوتی با تعمیم‌پذیری قوانین طبیعی دارد؟
- ۳- آیا در تمام حوزه‌های رفتاری انسان این نظمها وجود دارد؟
- ۴- آیا تمام نظمهای رفتاری انسان همانند نظمهای طبیعی در قالب فرمولهای کمی در خواهد آمد؟ یا نه در عوض علوم انسانی باید به قوانین کیفی اذعان نمود؟ قوانین کیفی

تا چه اندازه‌ای از دقت مطلوب علوم طبیعی که اساساً علمی کمتی و اصطلاحاً علوم دقیقه هستند برخوردارند؟

۵- در راه کشف نظمهای رفتاری انسان چه موانعی جدی وجود دارد که در علوم طبیعی وجود ندارد؟ برای این موانع چه اندیشیده‌ایم؟

۶- چه نقشی برای عوامل فکری، فرهنگی و معنوی در رفتار انسان قائل هستیم؟

۷- به دلیل دخالت تام این حوزه درونی در رفتار انسان، چگونه و با چه معیارها و موازین

تجربی می‌خواهیم حدود دخالت این عوامل را محاسبه، کنترل و پیش‌بینی کنیم؟

۸- پیش‌بینیهای علوم انسانی با پیش‌بینیهای علوم طبیعی چه تفاوت‌هایی خواهند داشت؟

پاسخ روشن و دقیق به این سؤالا، می‌تواند چهره بحث را از ابهامات ناشی از جار و

جنگالهای تبلیغاتی و شعارهای فریبنده بظاهر علمی بپیراید و اذهان را از سردرگمی در

چنین مسأله پیچیده‌ای برهاند.

مقایسه ویژگیهای لازم آزمون تجربی با خصوصیات رفتاری انسان

در اینجا با اشاره اجمالی به برخی ویژگیهای رفتاری انسان، که در مقابل تجربه‌پذیری همگانی مقاومت می‌کند، تا حدودی مشکلات روش تجربی را برای پی بردن به نظمها و قوانین رفتاری بیان می‌داریم: ابتدا به برخی از ویژگیها و لوازم روش آزمون تجربی اشاره می‌کنیم:

۱- موضوع مورد آزمون در فاصله دو آزمون باید از ثبات برخوردار باشد.

۲- تکرارپذیری داشته باشد.

۳- تعمیم‌پذیری داشته، منحصر به فرد نباشد.

۴- بتوان با دخل و تصرف در علل و عوامل دخیل در آزمون، به نتیجه نهایی اطمینان پیدا کرد.

۵- علل و عوامل دخیل در پدیده مورد آزمون از سنخ امور تجربی بوده، تجربه‌پذیری داشته باشد.

۶- جبر علی، یا به گونه قانونمندبهای قطعی یا قانونمندبهای آماری بر پدیده مورد آزمون

سیطره داشته باشد.

۷- موضوع مورد آزمون کمیت‌پذیری داشته باشد تا بتوان قوانین کمی را از آن به دست آورد.

۸- همه عناصر دخیل در موضوع پیش‌بینی‌پذیر باشند تا بتوان مسیر فرایندها را از پیش تعیین و محاسبه کرد.

۹- موضوع به گونه‌ای باشد که با گزینشی بودن روش علمی معارض نباشد.

۱۰- تئوریها ابطال‌پذیری تجربی داشته باشند.

۱۱- موضوعات مورد تحقیق اموری اختیاری و تجربی باشند.

حال با توجه به خصوصیات شناخته شده از رفتار انسان و همچنین ویژگیهای آن دسته از علوم انسانی که تاکنون معتبر و قابل اعتنا بوده‌اند، می‌توان درباره آزمون‌پذیری رفتارها به روش تجربی، قضاوت کرد.

۱- حساسیت فوق‌العاده روحی و روانی انسان و تأثیرپذیری دایم او از علل و عوامل محیطی (اعم از عوامل فیزیکی و غیرفیزیکی)، نوسانات دایمی در افکار و روحیات او ایجاد می‌کند. این نوسانهای فکری و روانی و عاطفی خواه ناخواه در رفتار انسان موثر است، بویژه در جنبه‌های کیفی رفتار انسان تأثیر قطعی دارد و ثبات موضوع را در فاصله چند آزمون در معرض تردید قرار می‌دهد.

۲- دخالت علل و عوامل غیرقابل پیش‌بینی و همچنین پارامترهای ناپیدای بسیار که بطور دایم در جریانات و تحولات اجتماعی و افکار و اذهان مردم نقش بازی می‌کنند، از جمله اموری هستند که ثبات موضوع را در آزمونهای اجتماعی همواره به مخاطره می‌اندازند.

۳- پدیدارهای اجتماعی به ندرت و به گونه‌ای کاملاً غیرمشابه تکرار می‌شوند و در نتیجه، امکان ملاحظه مکرر آن وجود ندارد.

۴- به دلیل وجود زمینه‌های مختلف روحی و خلقی و تفاوت استعدادها و سرمایه‌های روحی و بطور کلی تمایز آشکار عناصر تشکیل‌دهنده شخصیت انسانها با یکدیگر، حالات و ویژگیهای روانی و نوع تأثرات روحی و چگونگی عکس‌العملهای عاطفی و رفتاری هر فرد با دیگری متفاوت بوده، تقریباً منحصر به فرد است. علاوه بر این هر موقعیت فکری و روانی نیز جنبه منحصر به فردی دارد که با سایر موقعیتهای فکری و روانی شخص متفاوت است و نمی‌تواند بطور غیبی بازسازی و احیا شود. همچنین است موقعیتهای مختلف اجتماعی و تاریخی که به دلیل دخالت علل و عوامل

گوناگون بی‌شمار در هر لحظه و تغییر و تحول مستمر این عوامل، علی‌رغم وجود شباهتهایی، نمی‌توانند شرایط یکسان و واحدی داشته باشند.

۵- هر علمی محتاج چهارچوبهای نظری یعنی مفاهیم انتزاعی و مأخوذ از روابط واقعی است تا بتواند احکام کلی برای مصداقهای نسبتاً مختلف موضوع، داشته باشد. در علوم اجتماعی و سیاسی به دلیل تفاوت کیفی و ماهوی بسیار زیاد میان مصداقها، نمی‌توان این چهارچوبهای نظری عام را صادر کرد؛ به عنوان مثال عواملی چون مذهب، ایمان و اعتقاد مردمی، حکومت،^۱ روابط اقتصادی، رهبر یا رهبری، سایر نهادهای اجتماعی، اصناف و قشرهای مردمی، طبقات اجتماعی و... که در پدیده‌های اجتماعی دخیل هستند، در هر جامعه‌ای از روح و محتوا و ماهیت ویژه‌ای برخوردارند که همانند خود در جوامع دیگر چه بسا تفاوت کیفی و ماهوی بسیار داشته باشند. از این رو به صرف وجود مفاهیم انتزاعی و نظری واحد و مشترک چون دولت، حکومت، مذهب، طبقه کارگر، طبقه روشنگر و... نمی‌توان پدیده‌های اجتماعی پیچیده‌ای چون تحولات و انقلابهای اجتماعی، سیاسی و اقتصادی را از سنخ یکدیگر دانست و احکام کلی را به آنها نسبت داد. در صورتی که چنین مفاهیم و چهارچوبهایی هم وجود داشته باشند، به دلیل تفاوت کیفی بسیار زیاد مصداقها، آنقدر این مفاهیم، کلی و انتزاعی و عام خواهند شد که دیگر مفید نیستند.

۶- از آنجا که بسیاری از علل و عوامل مؤثر در رفتار انسان در حوزه درونی رفتار او واقع هستند (مثل نیات و افکار، تمایلات، عواطف و احساسها)، دخل و تصرف علمی در درون انسانها برای محقق امکان‌پذیر نیست.

۷- همچنین در پدیده‌های اجتماعی نمی‌توان عوامل دخیل را حذف و یا اضافه کرد تا از این طریق بتوان پیامدهای آن را مورد مطالعه قرار داد. عوامل دخیل در يك تحول اجتماعی یا رویداد سیاسی و اجتماعی بخصوص وقایع تاریخی، خارج از دسترس و کنترل یک محقق علوم اجتماعی است. وقتی امکان دخل و تصرف در يك رفتار یا رویداد اجتماعی یا واقعه تاریخی فراهم نباشد تمیز علتها و عوامل اصلی از امور فرعی و جنبی و غیرمؤثر، آزمون‌پذیر نیست. همچنین نمی‌توان آزمونهای دقیقی را ترتیب داد که از دخالت عوامل مزاحم پیراسته باشد. در نتیجه برای تشخیص صحت و سقم این نظریات باید از شیوه‌های دیگری استفاده کرد.

۸- يك دسته از عوامل مؤثر در رفتار انسان اموری هستند که با وجود بیرونی بودن، جنبه مادی و

محسوس ندارند تا در تور حواس و مشاهده تجربی واقع شوند. اما انسان به دلیل داشتن قوای باطنی و ادراک روحی می‌تواند از این علل و عوامل متأثر شود و رفتار ویژه‌ای به منشأ این ادراکات داشته باشد (ادراک فرا-حسی^۷ که انواع مختلف دارد و از نظر تجربی غیرقابل انکار است).

۹- وجود عنصر اختیار در افعال انسان، با حتمیت و قطعیت حاکم بر قانونمندیهای علمی تعارض دارد.

۱۰- عمل مردم در جامعه بر تصویری منوط و وابسته است که از جامعه دارند. اگر این تصویر عوض شود رفتارشان نیز عوض خواهد شد. همچنین است درباره رفتار فردی در ارتباط با تصویری که انسان از شخصیت خویش دارد. علل و عوامل گوناگونی می‌توانند این تصویرها را عوض کنند، در نتیجه رفتار نیز به پیروی از آن دگرگون می‌شود.

۱۱- رفتار اجتماعی انسان بر ارزشها، اعتبارات، قراردادهای و قواعدی مبتنی است که فرهنگ یک جامعه یا یک طبقه یا یک قوم و ملت مقتضی آن است. تفاوت فرهنگی جوامع، طبقات و ملل، مستلزم تفاوت نظامهای رفتاری است. در نتیجه، همین تفاوت، مانع جدی برای گسترش احکام کلی و قوانین عام رفتاری است.

۱۲- در بسیاری از رفتارهای انسان جنبه‌های کیفی برجسته‌های کمی غلبه داشته، اساساً اموری کیفی هستند؛ مثل رفتارهای ناشی از عصبانیت، خوشحالی، کینه، محبت، تظاهرات رفتاری ایمان و معنویت، عطف و ترحم، ایثار و فاکاری و... کمی کردن این نوع پدیدارها توسط قرائن خارجی و محسوس، به قیمت چشم‌پوشی از کیفیت و ماهیت ویژه هر یک از این تظاهرات و رفتارها و منشأ خطا و اشتباه در تشخیص مصداقهای آنهاست. همچنین بسیاری از عوامل دخیل در رفتار فردی و اجتماعی انسان با یکدیگر تفاوت کیفی دارند و کمیت پذیر نیستند؛ به عنوان مثال، تفاوت ادیان و مذاهب در برانگیختن احساسات معنوی و عواطف انسانی و از جان گذشتگی، امری کمیت پذیر نیست یا تفاوت اثر شخصیت رهبران اجتماعی در به حرکت در آوردن توده‌های مردمی، تنها با موازین و معیارهای کیفی قابل بررسی است.

۱۳- اموری که مانع از پیش‌بینی علمی رفتار انسان می‌شوند:

الف) قوه اختیار و آزادی.

ب) قوه ابتکار و نوآوری انسان در رویارویی با موانع و مشکلات.

ج) جنبه‌های استعدادی و بالقوه در شخصیت انسان و در فرهنگها، ملتها، اقوام و... که در مقاطع تاریخی و اجتماعی و موقعیتهای حیاتی ویژه‌ای، یکباره از کمون خارج شده، ظهور می‌یابند و از قبل قابل شناسایی تجربی نیستند.

د) انسان چون موجودی آگاه و مختار است هر نوع علم به نظمهای رفتاری و پیش‌بینی آینده، می‌تواند در افعال او مؤثر باشد و اطلاع از آینده به تغییر رفتار او منجر شود.

ه) بسیاری از نظمهای رفتاری انسان از آنجا که بر قواعد اجتماعی و موازین اعتباری مبتنی است قابل نقض و تغییر است یعنی انسان می‌تواند با تمرّد، انحراف و تعمّد در نقض قاعده این نظمها را مختل کند و یا از طریق عوض کردن اعتبارات و وضع اعتبارات جدید نظمهای دیگری بیافریند.

۱۴- بسیاری از موضوعات علوم اجتماعی همانند ملت، طبقه، جامعه، تمدن، نهادهای اجتماعی (مثل دولت، آموزشگاه‌ها و...) اموری اختیاری و تجربی نیستند بلکه خود به نظریات اجتماعی رایجی متکی هستند که به صورت اصل موضوع، پذیرفته شده‌اند و یا به عنوان يك پیش فرض و قرارداد تئوریک در يك رشته تحقیق پذیرفته شده است.

۱۵- پیوند مطمئن و عمیق جزء و کلی در شخصیت انسان و وحدت حقیقی داشتن ابعاد و شئون مختلف شخصیت او با روش‌گرنش پژوهش تجربی سازگاری ندارد. هر بعدی از شخصیت انسان که مورد مطالعه قرار گیرد، در واقع تعین ویژه‌ای از کل شخصیت اوست؛ به تعبیر دیگر چون در هر جنبه از وجود انسان ویژگیهای سایر ابعاد حضور دارد و مؤثر است از این رو شناخت آن جنبه نمی‌تواند به روش جزءنگرانه‌گزینی، صورت پذیر باشد. بلکه شناخت هر جزء در ارتباط با شناخت کل (سایر شئون وجودی او) امکان‌پذیر و قابل اعتماد است. شعور ظاهری و شعور باطنی (ضمیر خودآگاه و ضمیر ناخودآگاه) اندیشه‌ها و افکار، تمایلات و کششهای روحی، احساسها و عواطف، خلیقات روحی، استعدادها و سرمایه‌های روانی و معنوی، فطرت و سرشت و ساختمان اولیه ذاقی، زمینه‌ها و جنبه‌های بالقوه ارثی، اعمال و رفتار و تظاهرات مشهود و ... همگی در ارتباط با یکدیگر و چنان در تفاعل و تأثیرپذیری از همدند که هر جنبه را می‌تواند برآیند سایر ابعاد و نتیجه و مولود آنها دانست. هنر نیز که تجلی روح انسان در قالبهای محسوس و مشهود است از چنین تجلی و وحدتی برخوردار، و مثال مناسبی برای فهم کلیت معنوی و وجودی انسان است.

۱۶- عده‌ای از تئوریهای علوم انسانی در عین اعتبار علمی، ویژگی ابطال‌پذیری را ندارند؛ یعنی تن به آزمونهای ابطال‌پذیر تجربی نمی‌دهند بلکه صحت و سقم و اعتبار و عدم اعتبار آنان مرهون

روشهای دیگری چون درون‌نگری، دریافتهای حضوری، تحلیل‌های عقلی و فهم فطری و طبیعی انسانهاست؛ مانند نظریاتی که «فطرت» یا سرشت خاصی برای انسان تأمل هستند (شیبه وجدان جمعی دورکیم) همچنین نظریاتی که در روان‌شناسی تحلیلی درباره رفتار انسان وجود دارد، مانند عقده حقارت آدلر، تصعید روانی فروید، ضمیر ناخودآگاه یونگ و...

۱۷- اگر در پدیده‌های طبیعی با وجود نفی طبایع و ذاتها (هویتهای درونی اشیا) می‌توان علوم تجربی بنا کرد، در پدیده‌های انسانی چنین نیست زیرا انسان به خودی خود موجودی فعال است و فعالیتهای او تنها تحت تأثیر عوامل قسری (بیرونی) صورت نمی‌گیرد. تمام کسانی که خواسته‌اند درون انسان را از طریق مطالعه اثرات عوامل خارجی به شکل کنش و واکنش، عمل و عکس‌العمل و تأثیر و تأثر مورد پژوهش قرار دهند از این جنبه ذاتی و فعال درون انسان غفلت کرده‌اند. انسان از ساخت و سرشت روحی و روانی ویژه‌ای برخوردار است که منشاء گرایشها و جهت‌گیریها و رفتارهای ویژه‌ای در او می‌شود. از این رو برای فهم و تحلیل و پیش‌بینی رفتارهای او، باید در آغاز این هیأت ذاتی و سرشت نهانی و هویت کلی را به طریق دیگری مورد شناسایی قرار داد.

خصوصیات قوانین و پیش‌بینیهای رفتار انسان:

با توجه به ویژگیهای مذکور اکنون بهتر خواهیم توانست درباره نوع قوانین و خصوصیات پیش‌بینیهای علمی نسبت به رفتار انسان قضاوت کنیم. از آنچه درباره پدیدارهای انسانی بیان شد این نتایج به دست می‌آید:

۱- در نظمهای رفتاری و قوانین آنها بخصوص در رفتارهای آگاهانه و اختیاری، ضرورت و قطعیت صددرصد حکمفرما نیست.

۲- قوانین آماری نیز چون بیشتر بر روندها متکی است نه روابط علی، بدین جهت، هم قابل گسترش نیستند و هم پیش‌بینی درست و قطعی ندارند. از طرف دیگر چون این گونه قوانین، قوانین شمارشی هستند نه علی، نمی‌توان از آنها در تفسیرهای علمی بهره جست. فرض علی بودن آنها جنبه احتمالی و فرضی دارد و به همین خاطر باید خود آنها را به دست تجربه سپرد تا به صحت آنها پی برد و سپس آنها را در تفسیر حوادث به کار

گرفت. در واقع این گونه قوانین، الهامبخش قانونهای علی می‌باشند. همچنین قوانین آماری از پیش‌بینی موارد جزئی بطور دقیق عاجزند. حداکثر به صورت احتمال دربارهٔ افراد خاص پیش‌بینی می‌کنند.

۳- قانونمندیهای تجربی تنها در برخی رفتارهای انسان که کمیت پذیری دارند می‌تواند به دست آید.

۴- قوانین رفتاری، غالباً موردی و خاص هستند و دامنهٔ گسترش پذیری آنان بسیار محدود و تنگ است.

۵- قوانین رفتاری، به مراتب مشروط‌تر از قوانین طبیعی هستند.

۶- این قوانین کوتاه مدت و موقتی خواهند بود.

۷- پیش‌بینیهای آنها نیز کم دامنه، محدود و بسیار مشروط است.

۸- قوانین که از مطالعهٔ رویدادهای اجتماعی و وقایع تاریخی و رفتارهایی که آزمون‌پذیری کمتری دارند، به دست می‌آیند، بهرهٔ نظری و تئوریک آنها به مراتب قویتر و بیشتر از بهرهٔ تجربی به دست آمده از آزمون است. بدین خاطر از اعتبار علمی و تجربی کمتری برخوردارند و باید روشهای دیگر مورد تحقیق قرار گیرند.

والسلام.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
رتال جامع علوم انسانی

یادداشتها:

- ۱- حدسها و ابطالها، کارل ریموند پوپر، ترجمه احمد آرام، ص ۴۲۵.
- ۲- برای اطلاع از این طرز تفکر- به کتاب تفرج صنع نوشتهٔ آقای دکتر عبدالکریم سروش قسمت ... مراجعه شود.

3 - Introspection

4 - Imaginative Reconstruction

5 - sympathetic Imagination

۶- مراد از حکومت، روابط واقعی قدرت در جامعه است و همچنین مراد از روابط اقتصادی، روابط واقعی اقتصادی است نه نظامهای صوری و نظری موجود در اذهان و بحثهای کلاسیک.

7 - Extra sensory perception

منابع و مأخذ:

- ۱- آرا و نظریه‌ها در علوم انسانی، ژولین فروند، ترجمه علی محمد کاردان.
- ۲- علم و دین، ایان باربور، ترجمه بهاء‌الدین خرمشاهی.
- ۳- فلسفه علوم اجتماعی، آلن راین، ترجمه عبدالکریم سروش.
- ۴- تاریخ فلسفه غرب، برتراند راسل، ترجمه نجف دریابندی.
- ۵- تاریخ فلسفه، کاپلستون.
- ۶- تاریخ فلسفه غرب، برتراند راسل، ترجمه نجف دریابندی.
- ۷- فیزیک و فلسفه، جی، اچ. جینز، ترجمه علیقلی بیانی.
- ۸- کلیات فلسفه، ریچارد پاپکین و آروم استرون، ترجمه جلال‌الدین مجتبیوی.
- ۹- موج سوم، آلوین تافلر، ترجمه شهیندخت خوارزمی.
- ۱۰- فلسفه و فرهنگ، ارنست کاسیرر، ترجمه بزرگ نادرزاده.
- ۱۱- حدسها و ابطالها، ک. ر. پوپر، ترجمه احمد آرام.
- ۱۲- مبادی مابعدالطبیعی علوم نوین، ادوین آرتور برت، ترجمه عبدالکریم سروش.
- ۱۳- سیطره کمیت و علایم آخرالزمان، رنه کنون، ترجمه علیمحمد کاردان.
- ۱۴- نقد تفکر فلسفی غرب، اتین ژیلسون.
- ۱۵- تفرّج صنع، دکتر عبدالکریم سروش.
- ۱۶- آگاهی و جامعه، هاستیوارت هیوز، ترجمه عزت‌الله فولادوند.
- ۱۷- نظریه‌های جامعه‌شناسی، دکتر غلام عباس توسلی.